



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهُنَّ مُتَّقِينَ إِنَّهُ خَيْرُ نَاصِرٍ وَمَعِينٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَيْهِ وَآلهٖ وَسَلَّمَ الطَّيِّبَيْنَ الطَّاهِرَيْنَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ أَبْدُ الْأَبْدِينَ

مطابیات طیبات

مطالب کَذشته

تبریک ۹ ربیع الاول روز هلاک طاغوت (عنه الله) و جشنواره برائت و عید کیر آل محمد ﷺ

فضیلت عید بزرگ اهل حق در بیان کلام وحی و خازنان وحی ﷺ

ارائه شمایل طاغوت (عنه الله)

آئین مجالس سرور و اعیاد اهل حق

روش صحیح مسرور نمودن و مزاح در بیان کلام مقدس

این مقاله

مزاح و مطابیات در مذهب خاندان وحی و اولیای حق

قبل اینکه ادخال سرور و شاد نمودن و ایجاد انساط و شادی؛ سوای از هرزگی و جدای از لودگی است، در مقابل نگرش نورانی مکتب وحی و سیره مبارکه پیامبر ﷺ و حضرت مولا علیهم السلام و حضرات معصومین علیهم السلام، کرایشی اخراجی بوده؛ که برخلاف تعالیم الهی؛ به بوجکاری و مسخرگری معروف بوده است، از نمادهای بارز این جریان هروزه و لوده؛ در صدر اسلام معاویه لعین و عمروعاص ملعون؛ و یزید بن معاویه شرید و سایر طواغیت بعد از او می باشند.

حضرت علی علیهم السلام، همواره خود و مردم را از شوخی های زشت و بی معنا پرهیز می داشت، و عمروعاص لعین را که سمبل این جریان اخراجی در این مورد بود نکوهش می فرمود؛ از جمله بیانات حضرتش خطبه ۸۴ نهج البلاغه است که مرز میان شوخی های ناروا و روا را روشن ساخته و بطلان روش عمرو عاص لعین را تبیین نموده است.

در این کفتار نمونه هایی از مطابیات آکاهی بخش و رشد آفرین خاندان وحی علیهم السلام را یاد می کنیم:

۱- جه کسی بیشتر خورده است؟

روزی پیامبر ﷺ با امام علی علیهم السلام در مجلسی، خرما تناول می فرمودند، و بدون آنکه حضرت علی علیهم السلام ببینند هسته های خرما را مقابل ایشان می گذارند، به گونه ای که اگر کسی وارد می شد فکر می کرد همه خرمها را حضرت علی علیهم السلام میل نموده اند و آن حضرت علی علیهم السلام چیزی تناول نفرموده است.

بعد از فراغت از خوردن و تمام شدن خرمها، پیامبر ﷺ بالبخند از حضرت علی علیهم السلام پرسیدند: هر کسی هسته بیشتری جلوی اوست؛ زیادتر خرما خورده است؟

حضرت علی علیهم السلام با تبسیمی جواب دادند: «آن کسی که خرما را با هسته اش تناول کرده؛ خرما زیادتر خورده است.» و بخند بر لبان پیامبر ﷺ نقش بست.

۲- بهشت جای پیرزنها نیست

یک روز رسول خدا ﷺ به پیرزنی فرمود:

برای چه تلاش می کنی؟ بهشت جای پیرزنها نیست! آن زن ناراحت شد و گفت: يا رسول الله، يعني من به بهشت نمی روم؟ رسول خدا ﷺ در حالی که می خنید؛ فرمود: همه پیرها جوان شده و جوان رعناء وارد بهشت می گردند.

۳- لنا بدون نون = ل : لا = هیچ

روزی حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیهم السلام در راهی می رفتند؛ بوبکر و عمر (عنهما الله) نیز بودند. بوبکر و عمر (عنهما الله) که هر دو قد دراز بودند در دو طرف امام علی علیهم السلام بودند.

بوبکر (لعنه الله) از روی کایه گفت : مثلاً کمثل لنا ، یعنی: مَثَلٌ مَا سَهْ نَفْرٌ؛ مثل شکل کلمه: لنا است، ما که قد بلنديم مانند الف و علی الله که کوتاه تر است در وسط مانند دندانه نون، یعنی که مانند اینکه دندانه نون در برابر الف مقداری نیست. شما (علی الله) نیز در برابر مقداری نیستی!

امام علی الله در جواب او فرمودند: لو لم أكن؛ لكتتما لا ! یعنی: اگر من نبودم شما: لا بودید، لا: یعنی هیچ!!)

و به طرفت نکته ای را بیان فرمودند: که حتی شما که جبت و طاغوت هستید؛ به رخصت من امکان وجود بیدا کرده اید.

۸ احترام برادر بزرگتر

در دوران کودکی بین حضرت امام حسن الله و حضرت امام حسین الله بحثی شد، و ساعتی فاصله بیش آمد. دوستی خواست بین آنها آشتباه دهد؛ به امام حسین الله عرض کرد؛ شما که کوچکترید پیشقدم شوید، به احترام برادر بزرگتر. حضرت امام حسین الله در جواب وی فرمودند: من احترام برادرم را دارم و از روی احترام بزرگتر نمی خواهم پیشقدم شوم! آن واسطه تعجب کنان برسید: جطور؟

حضرت امام حسین الله فرمودند: جدم الله فرموده اند: هر کسی در آشتی نمودن پیشقدم شود او زودتر از دیگری به بهشت وارد می شود، و من دوست ندارم که از برادرم جلوتر بیافتم و زودتر از برادر بزرگترم وارد بهشت شوم! جواب برادر که به حضرت امام حسین الله رسید حضرتش پیشقدم شدند. (فداش شما خانواده شوم؛ که در بزرگسالیتان بهترین خلق هستید؛ و در خردسالیتان نیز بهترین خلائق).

۹ برداشت شوخي خدا از کلام قرآن

در عصر گذشته یکی از سرداران ایرانی به نام سردار مقیم (که علی القاعده سبیلهای بلندی هم داشته است) به زیارت حرم حضرت امام رضا الله مشرف شده بود، او در این سفر ارادت عمیقی به حضرت امام رضا الله بیدا کرده، و تصمیم می گیرد مدتی در مشهد مقدس اقامت نماید.

در ایام اقامتش عزم می کند که از مال شخصی خودش خدمتی به زائران حضرت الله بنماید، از متولیان آستانه مقدسه می برسد که جه کاری بیشتر مناسب است و کدام امر مورد نیاز بیشتر زائران است؟ متولیان آستانه به او می گویند که: با ازدیاد روزبروز زائران فعلًا نیاز بسیاری به ساختن سرویسهای دستشوئی و مستراح می باشد.

سردار مقیم هم از بیشنهاد متولیان استقبال کرده و از مال خود تصمیم به ساختن سرویسهای جدیدی از دستشوئی و مستراح گرفته، و با استخدام معماران و بنایان و کارگران در مدت کوتاهی آنرا ساخته و راه اندازی می کند.

بعد از اتمام کار سردار مقیم تصمیم می گیرد که بفهمد آیا این عمل او مورد قبول خداوند و حضرت امام رضا الله است یا نه؟ به ذهنیش می رسد که تفالی به کتاب وحی (قرآن کریم) بزند، لذا نیت نموده و کتاب خدا را باز می نماید: این آیه شریفه از سوره حجر می آید: **و إنها لبسبيل مقيم**، آیه ظاهر شده بسیار با مورد نیت مطابق بوده، اولاً: آیه ای آمده است که کلمه ای (مقیم) در آن ذکر شده که مطابق نام بانی آن سردار مقیم است، ثانیاً: کلمه سبیل اصطلاحی است درباره این امور خیریه و بنایانی که در راه خدا به عنوان صدقه جاریه، و خیرات مستدام بکار می رود، لذا با این تفالی کار او تأیید می شود، ولی سردار مقیم که عربی نمی داشته و از تفاصیل این اصطلاحات نکات بی اطلاع بوده، آنرا مانند یک جمله فارسی برداشت می کند، یعنی که: و اینها (مستراجهای ساخته شده) در سبیل (شارب) بانی آن (سردار) مقیم است! اصطلاح معروف ... در سبیل ... هر چند اهانت می باشد، ولی میان افراد رفیق مانند هم (هم سبیل) یک شوخي تلقی می شود، این سردار مقیم هم از آمدن این آیه بسیار خوشحال می شود، و علیرغم برداشت (سرخود) فارسی از آن، آنرا یک شوخي خداوند با او (سردار مقیم) تلقی کرده، و شوخي خداوند با خودش را نشانه رضایت حق تعالی از عمل خیر او می فهمد، و اینکه این کار نزد حق تعالی و حضرت امام رضا الله مقبول شده است که خداوند از من خوشش آمده و با من شوخي کرده است!

شوخي حناب ابو الفضل با منکر زيارتستان

مرحوم آيت الله حاج شیخ مجتبی لنگرانی (رحمه الله علیه) از علمای مهم نجف اشرف که اواخر حیاتشان را در اصفهان گذراندند؛ می فرمودند:

با عده‌ای از طلاب، برای زیارت از نجف اشرف به کربلای معلی رفتیم.

قبل از اینکه به کربلا برسیم بعضی از رفقا گفتند: اول، به زیارت حضرت اباعبدالله الحسین ع برویم، بعضی‌ها گفتند: نه، اول به زیارت حضرت قمر بنی هاشم ع خواهیم رفت.

یکی از افراد گفت: خیر، به زیارت امام حسین ع می‌روم و افروزد؛ زیارت حضرت قمر بنی هاشم ع اهمیتی ندارد؛ رفتیم، رفتیم! نرفتیم هم نرفتیم! هیچ مهم نیست!

وقنی به کربلا رسیدیم؛ وی رفت وضو بگیرد تا همراه ما به زیارت امام حسین ع بباید؛ که در وضوانه بایش لغزیده بود؛ و به داخل بیت الخلاء افتاد و غرق در نجاست شد!

دوستانش پس از آنکه او را درآورده باشد به وی گفتند: با این قصد بدی که داشتی، توبه کن!

گفت: من با حضرت شوخي کردم!

یکی از آقایان در جوابش گفت: حضرت ابو الفضل العباس ع هم با تو شوخي کرد؛ واللّه بیت الخلاء مقبره تو می‌شد.

در دعا شوخي نمی‌شود کرد

حجه الاسلام جناب آقای حاج شیخ علی اکبر قحطانی حفظه الله تعالی، از قول یکی از دوستانش چنین نقل می‌کند:

مرحوم والدم، حاج حسین اسماعیلی، که فرد بسیار ثقه‌ای بوده، بارها برایم نقل کرد که، در راه مسافرت به مشهد مقدس با یک شیخ پیرمرد از اهالی شیراز همسفر شدم، در ضمن راه به من گفت: تاکنون چند نوبت به کربلای معلی رفته است. از او سؤال کردم: آیا در طول این مسافرتها، کرامتی از این بزرگواران ع دیده‌ای؟ گفت: بله، برسیدم یکی را برایم تعریف کن، او گفت: بعد از سفرهای زیادی که به کربلای معلم رفته بودم، در یک نوبت عرض کردم: یا ابوالفضل العباس ع، دلم می‌خواهد در کربلا بمیرم و همینجا به خاک روم. همانروز فوراً مريض شدم و حالم رو به وحامت گذاشت، تا شب جمعه بیش آمد. به رفقا گفتم: امشب مرا کنار قبر آقا ابو الفضل ع ببرید و صبح بباید، چنانچه مرده بودم دفترم کنید و چنانچه زنده بودم با شما برمی‌گردم. رفقا مرا کنار مرقد حضرت ع بردند. نیمه‌های شب بود که از مردن در کربلا پشیمان شدم و هوای وطن در سرمه افتاد. عرض کردم: آقا پشیمانم، با شما بنی هاشم ع نمی‌شود یک شوخي کرد؟ من شوخي کردم و نمی‌خواهم اینجا بمیرم. بیهوش شدم و در اثنای بیهوشی دیدم که آقا ابو الفضل ع از ضریح مبارک بیرون آمد و با جلوی پای خود به بدنم زدند و فرمودند: شیخ، اگر پشیمانی بلند شو! بیدار شدم و دیدم دیگر هیچ آثار کسالتی در من نیست.

در سبزوار بهتر از این بویکر به عمل نمی‌آید

شهر سبزوار از آن شهرهای ایران است که از ابتدا همه مردمش اهل حق و ثابت در معرفت و ولایت و تبعیت محمد و آل محمد ع بوده اند، و این آوازه در تاریخ ثبت و مشهور است.

مردم با ایمان سبزوار به حدّی راسخ و بی بروا در اظهار ارادت و بیروی اهل بیت ع بوده اند که حتی در دوره های سخت سلطه عمریان و فشارهای آزارهای دزخیمانه آنها، از آشکار نگهداشتن ایمان خود ابائی نداشته و سخت ترین بلاها و آزارهای حکومتها جائز و ظالم را به خود خریده اند.

تیمور لنک که یک عُمری خونخوار بود، وقتی به ایران حمله کرد، شهرهایی را که بدون هیج جنگی و مقاومتی تسلیم دشمن مهاجم می شدند و از او استقبال می کردند کاری نداشت، و شهرهای مقاوم و شیعه نشین را قتل عام می کرد.

از جمله شهرهایی که مردمش در مقابل هجوم اجنبي ایستادگی کردند شهر سبزوار بود.

تیمور لنک ماهها نتوانست شهر سبزوار را تسخیر کند، ولی در اثر محاصره طولانی و وقوع قحطی و شهید شدن مردان قوی بنیه سبزواری و شیعه بیماری؛ بالآخره نتوانست در حفاظ شهر رخنه ای ایجاد کرده و به شهر وارد شود.

اما در شهر سبزوار هم که بیشتر مردها شهید شده بودند، زنها و بجه ها و بیمردان باقیمانده از بالای بست بامها با ریختن آتش و سنگ همچنان مقاومت می کردند.

تیمور لنک که از ابتدای حمله به سبزوار به خاطر ایمان محکم و استوار مردم سبزوار قصد قتل عام را داشت وقتی شهر سقوط کرد و سربازان او کنترل شهر به دست گرفتند؛ دستور قتل عام داد.

بعد از کشتن عمه اهل شهر و سوزاندن و ویران کردن اغلب محلات شهر سبزوار، برای نمایش سیاسی و تبلیغ فرهنگی مسلک باطل خودش؛ اعلام کرد که اگر یک نفر را بیدا کنید که نامش عمر یا بوبکر باشد، من از ادامه کشتن و تخریب دست می کشم! هر جه گشتن، کسی بیدا نشد، تا بالأخره یک مردی را بیدا کردند که کوتوله و گوزیست یعنی قوزی در کمر داشت، او را بیش **تیمور لنک** برداشتند، او گفت: بعد از این همه تفحص و معطلي غیر از این شخص بوبکر نام بیدا نکردید؟! یکی از مردم سبزوار به **تیمور لنک** که: در شهر سبزوار بهترین از این بوبکر به عمل نمی آید!

۸ خروار خواندن عمریان و نفهمیدن حق

شخصی از علمای عمریان فارس زبان گفته بود: من "خروار" کتاب خواندم نفهمیدم که حق با "علی" است . عالمی از علویان در جواب او گفت : همان "خر" وار خواندی که نفهمیدی، اگر "آدم" وار خوانده بودی می فهمیدی !!

۹ مخالفت عمریان با علویان

روزی در مجلس مرحوم شیخ مفید رحمة الله عليه عده ای از علمای عمریان حاضر بودند . دو شاگرد آن بزرگوار مرحوم سید رضی و سید مرتضی رحمة الله عليهما که هنوز کودک بودند نیز حضور داشتند . یکی از علمای عمری به گمان آنکه شیخ مفید هم مانند خودش عمری است ، گفت : ما در هر جاییکه روافض (علویان) فتوای داشته اند ، ما با آنها مخالفت کرده و بر خلاف آنها فتوا داده ایم ، در همان لحظه مرحوم سید مرتضی در جواب او گفت : روافض (علویان) زنده اند ، شما بمیرید تا با آنها مخالفت کرده باشید !!

۱۰ رفتن به مدینه و عمریدن و بوبکریدن

مرحوم سعدی پس از آنکه به مکه و مدینه جهت زیارت رفت این شعر را سرود :

شکر لله که ما مکیدیم تربت پاک بیمبر دیدیم

مکیدیم یعنی مکه رفیم - مدینیدیم یعنی مدینه رفتیم

شوخ طبعی که شعر فوق را نافق دیده بود ، جهت تکمیل آن افزود :

مدینیدیم پس از مکیدن

عمریدیم و ابوبکریدیم

نکته در مکرر بودن حرف ر در کلمه عمر و بوبکر است

حافظ شیرازی از بزرگان اهل حق بوده و اشعار بلند و عمیق او معروف است، وی در اشعار خود آورده است :
اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را = به حال هندویش بخشش سمرقند و بخارا را

نکته سنج زیبا سخنی در پاسخ او می گوید :

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را = به حال هندویش بخشش تن و جان و سر و پا را
هر آنکس هر چه می بخشد ز مال خویش می بخشد = نه چون حافظ که می بخشد سمرقند و بخارا را

^ بر وزن قصیده معروف شهربار؛ ولی این بار قصیده در بیان معرفت طاغوت

عمر ای خبیث ملحد تو چه منکری خدا را = که به ما سوی گشودی در فتنه و بلا را
عمر ای خبیث ملعون؛ تو چه دشمنی خدا را = که به زجر و شرّ فکندي؛ ز ستم تو ما سوی را
شده از تو شاد و خندان؛ شده راضی از تو شیطان = چو بري به سوی دوزخ؛ تو جمیع اشقيا را
ر صفات رشت شیطان؛ اگر آگهی بخواهي = به رخ عمر نظر کن؛ که از اوست آشكارا
دل اگر خدا شناسی بکن از عمر تبری = که نکرده او پرستش به خدا قسم خدا را
نه بقر توانمش گفت نه که خر توانمش خواند = متحيرم چه نامم سگ زاده زنا را
دل سنگ این ستمگر؛ که ندیده آب رحمت = به مثل اشد قسوة؛ ز هزار سنگ خارا
به غديرخم تو بیعت؛ به ولی حق نمودي = زجه رو شکستي آخر؛ همه بیعت و وفا را
به جز از عمر که گويد به پیمبر خدایش = هذیان تو می سرایی دم مرگ خویش ما را
به جز آن شقی ملحد؛ که گشود در سقیفه = به روی تمام مردم؛ در بدعت و جفا را
به جز از عمر که گوید؟ به غلام خویش قنفذ = که بزن به تاریانه؛ تو عزیز کبریا را
ز سگ درنده بد تر؛ بود این عمر که پریر = بنمود او ز آتش؛ گل باع مصطفی را
به جز او که سر برنه؛ بکشد به مسجد آرد = به هزار زجر و محنت؛ شه ملک لافتی را
ز خیانتش به مولا؛ ز جنایتش به زهرا = بنمود غرق در خون؛ دل پاک انبیا را
تو اگر نظر نمایی؛ به یقین کنی قضاوت = که به پا نمود آنجا؛ جریان کربلا را
به جز از عمر که گوید ز دغل به وقت مردن = که دخول نار بهتر ز وصول عار ما را
مگر ای شهاب نقمت تو جهی و گرنه دوزخ = نکند علاج مشرک تو مگر دھی جزا را
مکن از عمر تو هرگز؛ تبعیت و حمایت = که تو را کشد به دوزخ؛ ز تو می برد حیا را
به خدا که در دو عالم اثر از صفا نماند = چو کسی گرفته باشد ره و رسم آن سه تا را
به خدا که پیروانش؛ همه گمرهند و جاهل = چو عمر گرفته در کف؛ سر رشته خطارا
تو که طالب نجاتی؛ بـمرتضـا عـلـی رو = که رهاندت ز دوزخ؛ بـچـشـانـدـت بـقـارـا

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ